

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک مطلبی است که حتماً در همان اول تشرّف هم به همه یادآوری کردم ولی چون بعضی‌ها رعایت نکردند، ناچارم باز توضیحی بدهم. در مورد ذکر قلبی که می‌دهند البته قلب، در تمام جهان یک قلب است، در تمام جهان یک خدا هست، در تمام جهان یک عشق هست ولی مع ذلک یک شعری می‌گوید:

به کسی جمال خود را نموده‌ای و بینم همه جا به هر زبانی ز تو هست گفتگویی
یک اثر ذکر این است که همیشه درویش را عادت می‌دهد که تسلیم و سوسه نشود. برای اینکه تا تسلیم و سوسه بشود، در جعبه را باز کند، گنجشک پریده رفته. این یک اثرش.

اثر دیگرش این است که در آن زمان‌ها فرض کنید این اسامی این چیزها را گفته‌اند. در نظر حتی مسلمان‌های آنوقت مثل مسلمان حالا، مسلمان‌های حالا می‌گویند که: درویش‌های هو ۱۲۱! آخر اینها شعور ندارند؟ درویش‌های هو ۱۲۱ یعنی چه؟! این هم یک اثرش.

یک اثرش هم این است که تربیت معنوی درویش‌ها، طالب‌ها بر یک روال خاصی قرار می‌گیرد یعنی فرض کنید روزی کسی خیلی تنگ است به او ذکر می‌دهند، می‌گویند: «یا رزّاق». مدّتی باید «رزّاق» بگوید. می‌گوییم: گفتن آن چه فایده دارد؟ اولاً فقط گفتن، نمی‌گوییم. باید فکرش متوجّه باشد. ثانیاً همان گفتن را خیلی که تکرار کند، فکرش می‌رود به خاطر او. می‌گوید «رزّاق» یعنی چه؟ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (سوره ذاریات، آیه ۵۸)، خداوندی که رزّاق است، چرا من برای رزق اینقدر غصّه بخورم؟ امشب غذا ندارم، امشب را سر می‌کنم. صبح تا شب همه‌اش فکر می‌کنم که چرا من اینطوری هستم؟ فردا راه می‌افتم و یک کاری بکنم. این اثر آن ذکر است.

حالا اتفاقی افتاده که برایم جالب بود. یک طالب که آمده بود به بیدخت، می‌گفت که من از درویش‌های فلان هستم و مدّتی آنجا بودم و بعد آمدم درویش شدم. آنوقت این ذکر را به او داده بود، ذکر خاصّ خودش. گفت یک مدّتی آنجا شاگردی می‌کردم، بعد گفتم: ذکر چه بود؟ جوابی که به من داد، خوشحال هم شدم. گفت: به من گفتند ذکر را نگو، تعهّد کردم. حالا باید به شما بگویم؟ من دیدم که بگویم بگو، چیزی ندارد گفتم نه، نگو! چون تعهّد کرده‌ای، نگو. برای اینکه بدانید آن تعهّد چقدر اهمّیت دارد. تعهّد اصولاً اهمّیت دارد.

در آیات اول سوره‌ی برائت یا سوره‌ی توبه با دقت بخوانید، معنی آن را هم بدانید، می‌بینید که رعایت امانت چقدر دقیق است و یکی از این امانت‌ها همین است. من آن را نگرفتم یعنی آنکه گفت

که به شما بگویم یا نه؟ گفتم نه، نگو! خودت بدان ولی به آن عمل می‌کردی؟ گفت: بله. فهمیده می‌شد که طالب خالصی است، با خلوص است. یکی این سؤال را از من کرده بود که شما می‌گویید همه باید بیعت کنند. (حالا یادم نیست شفاهی بود یا کاغذ) به او گفتم: بله، همه باید بیعت کنند به دلیل اینکه این بیعت یک عکسی است، تصویری است از بیعت اولیه که خداوند می‌گوید: آیا با شما من بیعت نکردم؟ عهد نکردم که چنین کنید؟ خداوند در روز اول خلقت عهد کرده، ما این بیعت را یادآور آن بیعت می‌دانیم، یادآور آن تعهدی است که اول کردیم یعنی در واقع خدا وقتی ما را خلق کرد، شرط اینکه ما را به دنیا بیاورد، ول کند و آزادانه بگردیم، این بود که آن بیعت را بکنیم. بنابراین همه باید بیعت بکنیم اما بعضی‌ها می‌آیند برای اینکه بیعت را خراب کنند (البته خیلی کم) یک عده‌ای هستند که مأموریت دارند. یک عده‌ای هستند که نه، اینها هنوز خالص نیستند برای اینکه اطلاعی ندارند. می‌آیند می‌خواهند ببینند چیست؟ خیلی از این اشخاص بعد مشرف می‌شوند. کما اینکه یک بار به یکی گفته بودند که ما تا حالا بیست نفر مأمور فرستادیم که در بین شما باشند، بعد از مدتی همه‌ی آنها درویش شدند.

این است که ما ناچاریم تحقیق کنیم و اینهایی که برای طلب می‌آیند، صریحاً هم بعضی‌ها خودشان می‌گویند. البته می‌آیند که بفهمند. ما فقط می‌خواهیم از آن دسته نباشند، یک عده‌ی کمی که با سوءنیت هستند. بعد هم این مراسم را خیلی‌ها نمی‌فهمند چه کار می‌کنند؟ بعضی‌ها می‌فهمند. این در همه‌ی عبادات هست، به یاد بیاورید همان شعر، قصیده‌ی مفصلی که ناصر خسرو می‌گوید:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای کریم

مرمرا در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم

یکی می‌پرسد وقتی احرام بستنی و غسل کردی، همه چیز غیر از خدا را بر خود حرام کردی؟ این گفت: نه، من همان آب ریختم. این آب ریختن که اسمش غسل است، آن لباس مخصوص که لباس احرام است که پوشید، معنای خاصی دارد. حالا یعنی چه که در این لباس، آدم مسلمان است؟ در آن لباس مسلمان نباشد؟ ولی این، هم یک امتحانی است و هم اهمیت دادن به این موضوع است. بنابراین اینها یک جنبه‌ی نشانه‌ای دارد، مثل فرض بفرمایید، قدیم اسم شب می‌گفتند. شب‌ها وقتی عبور و مرور ممنوع بود، کسانی که کار داشتند به آنها اسم شب یاد می‌دادند. این اسم را بگویید، جلوی تان را نمی‌گیرند. حالا همه‌ی اینها برای ما اسم شب است برای آن دنیا و به هر جهت نقص کردن این دستور برای درویش خیلی سنگین است و روز به روز سنگین‌تر هم می‌شود. حتی بعضی اوقات ممکن است پیرش ناچار باشد ذکرش را عوض کند، یک ذکر دیگری بدهد. در مواردی که خلوص نیت داشته ولی اشتباه کرده است.

این است که از یک طرف باید طالبین و تازه‌درویش‌ها توجه کنند، این مسأله مهم است. علامت به اصطلاح اسم شب را نباید راجع به ذکر با هیچکس صحبت کنید. بعضی‌ها با تلفن می‌گویند:

یک مشکل ذکری داریم. گفتم بیخود داری، مشکلک همین است که این با تلفن نیست، باید شخصاً بیایی. این سختی‌هایی که می‌گویند، بعضی‌هایش از این قبیل است که فوری قابل حل است، بلند شود بیاید اینجا، اگر بتواند. اگر هم نتواند، یکی، دو مورد بود، من گفتم: به همان اشتباهی که می‌گویی، باش، از خدا بخواه درست می‌شود یا یکی از مشایخ آنجا می‌آیند، به آنها بگو.

این یک تذکر که باید به طالبین و به تازه‌درویش‌ها داد که این تذکر است. البته آقایان مشایخ هم باید دقت بیشتری بکنند که به آنها هم گفته شده. باید همان اول خیلی تأکید کنند از این امر و از اینکه مثلاً با غیر درویش، مصافحه به این صورت درویشی نکنند. نبات مخصوص به غیر درویش ندهند ولو بعضی‌ها خیال می‌کنند خود این نبات شفا می‌دهد. می‌گویند: اجازه می‌دهید مثلاً مادرم یا پدرم مریض هستند، این را به آنها بدهم؟ گفتم: نه! این آداب را خیلی دقیق رعایت کنید. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، ۱۳۹۴/۱/۲۶)

شریعت و طریقت که تقسیم کرده‌ایم و می‌گوییم شریعت و طریقت، این یک تقسیم‌بندی است برای سهولتِ امر که درک کنیم و الا حیوان از انسان جدا نیست و هر دویشان از گیاه جدا نیستند، همه یک نوع هستند، یک وحدت. این برای تقسیم‌بندی.

ما هم وقتی می‌گوییم شریعت این است، طریقت این است، می‌گوییم طریقت به قول بعضی‌ها جان شریعت است. مثل اینکه ما این بدن را داریم، روحی هم که داریم، (حالا ماهیتش هر چه هست، آنهایی که می‌گویند روح...)، آن هم از این بدن جدا نیست یعنی وقتی ما یک موجودی را در نظر می‌گیریم، هم همین بدن است و هم روحش است. نه به تنهایی با روحش صحبت می‌کنیم و نه به تنهایی با جسمش، اینها با هم هستند ولی ما تقسیم می‌کنیم، می‌گوییم این جسم دارد و روح هم دارد. از هم جدا نیستند، عیناً همین مثال روح و جسم، اگر ما شریعت را جسم بدانیم، طریقت روح آن است ولی احکام، تنظیم شریعت است. احکام فقهی و اینها، در کتاب‌ها نوشته‌اند و بعد بگوییم اسلام این است که در این کتاب است، نه! این کتاب، این احکام شرعی چیزی است که دین به ما می‌گوید اینطوری اجرا کنید. درست است که از جانب دین آمده ولی خود دین نیست. بنابراین این ایراد که می‌گیرند هم ایراد ناواردی است و هم از روی ناواردی این ایراد را گرفته‌اند که می‌گویند این تقسیم از هم جدا نیست. کسی هم نگفته که جداست، نه!

شریعت بدون طریقت، اعتباری ندارد مثل یک ضبط صوت است. همه‌ی آن حرف‌هایی که یک عارف می‌گوید، این ضبط صوت هم بلد است اگر بگوییم روحی دارد یعنی ضبط صوت همان‌ها را می‌گوید ولی این عارف نیست. یا آنوقتی که کسی جلوی ضبط صوت صحبت می‌کند، بگوییم این امواجی که اینجا پخش می‌کند اینها را ضبط کنیم، این عرفان است، نه! اینها همه شکل و جلوه‌ی مادّی عرفان است، شریعت و طریقت که گفته‌اند و حتی خود طریقت هم.

از طرفی یک اشتباه دیگری هم می‌کنند. می‌گویند که این آقا هیچی بلد نیست، احکام شریعت

هیچی بلد نیست. نه آقا! ابوذر از صحابه‌ی اولیه‌ی اسلام، سواد هم نداشت، چوپان بود. اصلاً از لغات وحدت وجود، شریعت، طریقت، این لغات برایش قلمبه بود ولی چه کسی می‌تواند مدعی بشود، بگوید که: من مسلمانم، ابوذر مسلمان نبود؟! چنین حرفی شاید به کفر هم نزدیکتر باشد. همین ابوذر که سواد نداشت و اینطوری بود، علی علیه السلام بدرقه‌ی راهش رفت و حرف عثمان که خلیفه بود، زور بود را در موردش قبول نفرمود، آمد بدرقه‌ی راهش. البته ابوذر را که خلیفه محکوم به تبعید کرده بود، علی علیه السلام قبول نداشت ولی به خاطر نظم حکومت، به خاطر نظم مملکت اسلامی، حکم را چیزی نگفت ولی آنچه که گفت: ابوذر فردا راه بیفتد برود به محل تبعید و هیچکس نیاید بدرقه‌اش، اینجا علی قبول نفرمود برای اینکه عثمان، اختیار مردم مسلمان را نداشت. علی قبول نکرد و آمد بدرقه‌اش خودش و حسنین. یا بلال که نوک زبانش را قیچی کرده بودند، نمی‌توانست خوب با قرائت حرف بزند، آیا او نمازش قبول نیست؟ چون قرائتش درست نبود؟!

اینها اشتباهاتی است که از اول بوده منتها همانطوری که علوم و بشریت جلو رفته، برای همه‌ی اینها لغت پیدا کردند، آنها هم برای خودشان لغت پیدا کردند و می‌گویند باید با قرائت باشد. بله، باید قرائت باشد ولی کسی که بلد نیست، چطوری؟!

خلاصه طریقت، روح شریعت است. شریعت بدون طریقت مثل جسد است ولی طریقت هم بدون جسد، جلوه نمی‌کند یعنی ما نمی‌بینیم. مثل روح است و جسم. روح انسان تا جسم است، هر دویشان دیده می‌شود. اگر روح را از جسم جدا کنیم، جسم می‌پوسد، روح هم می‌رود به طرف آن مقامی که فرمود: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲). همان مقام، همان کسی که از روح خودش دمیده و این زنده شده، این می‌رود همانجا ولی هر دو هستند، هر دو هم معتبرند و مورد اعتماد و احترام همه‌ی ما هستند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۴/۱/۲۹، جلسه برادران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجدوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تقریری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.